

هو العليم

# اختصاص ملكيت حقيقي به پروردگار متعال و ائمه معصومين عليهم السلام

شرح حديث عنوان بصرى - ملكيت حقيقى و اعتبارى - جلسه ۴۶

بيانات

حضرت آيت الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهرانى  
قدس الله سره

اعوذ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ  
 وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا  
 وَطَبِيبِ نُفُوسِنَا أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ  
 وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ  
 وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

قال مولانا الامام الصادق عليه السلام: **أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيهَا خَوْفَهُ اللَّهِ مِلْكَاً، لِأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مِلْكَ، يَرُونَ الْهَالَ مَالَ اللَّهِ يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ.**

بندگان برای خود در آن چه که خدا به آنها محوّل کرده ملکى را احساس نمى کنند، تملکى را احساس نمى کنند، مال را مال خدا مى دانند و هر جا که خدا امر کرده و در هر موردی که خداوند امر کرده آن مال را در آن مورد صرف مى کنند.

مدتى بود که ما طبق آن چه که مدّ نظر داشتیم و بعضى از مسائلى که مدّ نظر بود، همین طور نشسته صحبت مى کردیم. تا اینکه دو قضیه، دو مسأله باعث شد که حقیر نسبت به این مسأله تجدید نظر کنم؛ یکی اینکه احساس کردم رفقا و دوستان طبعاً در ارتباط تخاطب و مشافهه گاهى اوقات مورد زحمت واقع مى شوند و مسافت دور است، هم برای گوینده و هم برای شنونده، متکلم و مستمع، طبعاً بهتر اینست که با افراد روبرو باشد و این تأثیری بیشتر در طرفین دارد. مسأله دوّم که بسیار مسأله مهمّی است و مى توان گفت که مطلب اوّل نسبت به مطلب دوّم در واقع چیزی به حساب نمى آید؛ او این است که در سنّت، القاء مسائل اسلامى و مسائل اخلاقى باید براساس سنّت پیغمبر و سنّت شرع و ائمّه باشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، ایشان برای مردم در مسجد مدینه وقتى که حضرت به مدینه تشریف آوردند و آن مسجد را با آن کیفیت بنا کردند دستور دادند یک منبری برای آن حضرت، سه پله، تهیه کردند و ساختند و حضرت روی آن منبر مى ایستادند و گاهى اوقات مى نشستند، اگر صحبتشان کوتاه بود مى ایستادند و اگر صحبتشان یک قدری طولانى بود مى نشستند و به این نحو برای مردم بیان مى کردند مسائل اخلاقى و مسائل شرعى و مسائل اجتماعى را. چون قبل از ساخت آن منبر به یک ستونى تکیه مى دادند که الآن به نام ستون حنّانه معروف است و وقتى که آن منبر ساخته شد روی آن منبر قرار گرفتند و آن ستون از فراق پیغمبر ناله کرد و همه هم آن ناله را شنیدند که الآن به نام ستون حنّانه معروف است، در کنار آن ضریح مطهر. على كلّ حال سنّت پیغمبر منبر است و باید خطیب و شخصی که مسائل اخلاقى و اسلامى را مطرح مى کند باید براساس سنّت پیغمبر مسأله را انجام بدهد و به همان

سیره عمل کند. تربیون و امثال ذلک، ما در اسلام نداریم. بله، البته ممکن است در بعضی از محافل غیر مربوط به القاء و مسائل تخاطب نسبت به مسائل اخلاقی و دینی، آن مورد استفاده قرار بگیرد اما برای مسائل اسلامی، اخلاقی، نصیحت، تبیین مسائل شرعی، آن احتیاج به متابعت از سنت پیغمبر دارد. در سابق تربیون ما نداشتیم و این تربیون یک سنتی است که از غرب آمده. آنها برای تو مجالس خودشان مجالس مقننه، سخنرانی‌هایی که می‌کردند در زمان سابق، تقریباً از حدود زمان پهلوی اول این تربیون وارد ایران و جزء فرهنگ ایران شد، قبلاً اصلاً ما تربیون نداشتیم، حتی پادشاهان سابق و سلاطین قاجار و امثال ذالک اینها اصلاً از تربیون استفاده نمی‌کردند. اگر می‌خواستند در جایی بروند خطبه‌ای بخوانند در نماز جمعه و اینها، سلاطین گذشته، حتی سلاطین مغول وقتی که در زمانی که در ایران حکومت می‌کردند، سلاطین خوارزمشاه و خوارزمشاهیه و اینها، تمام اینها از منبر استفاده می‌کردند و روی منبر می‌نشستند و برای مردم صحبت می‌کردند. از زمان پهلوی اول رضاشاه این مسأله تربیون آمد و جزو فرهنگ غیراسلامی ایران قرار گرفت ولی باز در همان سنوات خطبا و روحانیون، اینها همه از منبر استفاده می‌کردند تا قبل از انقلاب و من خودم به یاد دارم بزرگان و خطبای معروف و مشهور که حتی الآن از تربیون استفاده می‌کنند، سابق از منبر استفاده می‌کردند، قبل از انقلاب و با همین منبر مردم را به سمت دفع ظلم و رفع ظلم و عدالت خواهی سوق می‌دادند و مردم از پای همین منبرها حرکت کردند و از همین مجالس مردم به پا خواستند و آمدند و دودمان و طومار آن حکومت ظالم و مستبد را برانداختند.

روی این جهت بر روحانیین و علماء لازم است از هر طبقه و هر صنف، بدون استثناء، که به متابعت از سنت پیغمبر از منبر استفاده کنند. چه اشکالی دارد به جای صندلی و امثال ذلک، منبری باشد، منبر دو پله‌ای باشد، منبر سه پله‌ای باشد تا مردم همه بدانند و آن اصلاتی که لازمه رشد اجتماعی و استقلال مملکت است، این اصالت برای همه مشهود باشد و معروف باشد؟ در جایی که کشورهای دیگر اسلامی در خطبه‌های نماز جمعه‌شان از منبر استفاده می‌کنند یک مملکت شیعه که خود را منتسب به امام می‌داند، خود را منتسب به سنت پیغمبر می‌داند و می‌خواهد از آن سنت برای تبلیغ مرام و مکتب خود به دنیا استفاده کند باید بیشتر متوجه این نکات و این ظرائف باشد و این دقائق باشد. به جای صندلی از منبر استفاده کنیم، چه اشکال دارد؟ هر کسی می‌خواهد باشد، در هر رتبه‌ای می‌خواهد باشد، این بهتر است، روی صندلی بنشینیم یا اینکه روی منبر دو پله بنشینیم و برای مردم صحبت کنیم و مردم هم بدانند که این روش و این خصوصیت همان روشی است که مورد رضا و پسند پیغمبر و اولیاء اوست. این چه مسأله‌ای به هم می‌زند؟ ما اصالت‌مان و آن هویت‌مان بالاتر از این حرفها است که به سخنان بعضی و خرده‌گیریهایی بعضی منفعل بشویم و متأثر بشویم و میدان را به دیگران واگذار کنیم و در حالت انفعالی که «آی! حالا بد است»، «حالا نمی‌دانم چطور هست»، «حالا این طور است»

نخیر، اینها هیچ کدام نمی‌تواند دلیل و نمی‌تواند حجّت برای تغییر از آن سنّت باشد. ائمّه جماعات، اینها به جای استفاده از تریبون چرا از منبر استفاده نمی‌کنند؟ یک منبر بگذارند مثل منبر رسول خدا، ما به عنوان نماینده رسول خدا داریم خودمان را معرفی می‌کنیم و به عنوان نشان دهنده همان مکتب و همان مرام داریم خودمان را معرفی می‌کنیم، از یک طرف شعار نه شرقی نه غربی می‌دهیم و این سنّت و فرهنگ غرب را محکوم می‌کنیم و از طرف دیگر خودمان به دنبال این مطالب می‌رویم. چرا؟ پیغمبر منبر داشتند، ائمّه هدی منبر داشتند، حتّی خلفای بنی‌عبّاس و اینها همه از منبر استفاده می‌کردند و سنّت بر این بوده که از منبر استفاده بشود. قبل از انقلاب، ما خودمان در بعضی از نماز جمعه‌ها شرکت می‌کردیم، من خودم بسیاری از روزهای جمعه در نماز جمعه مرحوم آیت الله خدا رحمتشان کند مرحوم آقا شیخ محمدعلی اراکی در همین مسجد امام، من خودم شرکت می‌کردم. ایشان روی منبر می‌ایستادند و نماز جمعه می‌خواندند و خطبه نماز جمعه قرائت می‌شد. بعد از انقلاب حتّی باز هم ما شرکت می‌کردیم، در نمازهای دیگری که در این طرف و آن طرف می‌شد، همه اینها از منبر استفاده می‌شد. من نمی‌دانم به چه دلیلی این سنّت تغییر پیدا کرد و الآن خطیب نماز جمعه می‌گوید که: ما از تریبون نماز جمعه اعلام می‌کنیم. نماز جمعه تریبون ندارد، نماز جمعه منبر دارد، منبر بایستی که برای مردم به عنوان مظهر تمدن اسلامی، نه تمدن به معنای زرق و برق ظاهری، بلکه تمدن به معنای اصالت در هویت، اصالت در آن استقلال فرهنگی باید مطرح باشد. الآن در جایی که فرض کنید که یک پیپ چرچیل را در موزه به عنوان سبّیل سیاست او نگهداری می‌کنند و با چه وسائل کذایی اینها، آن وقت ما می‌آئیم و فرض بکنید که به همین راحتی میدان را به حریف می‌بازیم و منفعلانه، اگر این کار را انجام ندهیم می‌گویند اینها عقب گرد کردند، اینها برگشتند، باید خودمان را با جامعه وقف بدهیم، با چه چکار کنیم. در حالتی که تمام این مسائل، همه، مسائل، حاکی از روح انفعال است، روح تأثر است. بعضی از دوستان ما الآن ائمّه جمعه بعضی از شهرستانها هستند و اینها اول کاری که کردند آمدند منبر گذاشتند. مرحوم آقا رضوان الله علیه وقتی که می‌خواستند امام جمعه بشوند، به آنها مطالبی را متذکّر شدند؛ یکی از آنها این بود که باید شما تریبون را بردارید و به جایش منبر بگذارید و بروید روی منبر و بعد هم ردا بپوشید، همان طوری که رسول خدا ردا می‌پوشید نه این عبا، ردا یعنی یک قبا و یک پارچه‌ای که این پارچه را روی دوش می‌اندازند، پارچه سفید یا زردی، همان طوری که سنّت رسول خدا در هنگام اقامه جمعه به این نحو بود این مطالب به گوش ما نخورده و به این نحو شما باید بروید و صحبت کنید و اصلاً کیفیت نماز جمعه و خصوصیت نماز جمعه را امروز مجال نداریم، اگر ما برای دوستان عرض می‌کردیم آن وقت متوجّه می‌شدیم که همین نماز جمعه چه تأثیرات عجیبی ممکن است داشته باشد و دشمن چه مقدار از این نماز جمعه در هراس است به شرطی که این نماز با شرائط متابعت از سنّت انجام بگیرد، از سنّت پیغمبر انجام بگیرد. خدا رحمت کند مرحوم علامه محمد تقی مجلسی،

پدر همین علامه محمد باقر که صاحب کتاب بحار الانوار، کتاب بسیار معروفی است ایشان در شرح و تبیین نماز جمعه در آن کتاب شرح من لا یحضر الفقیه شان، در آن جا می فرمایند که: چقدر مناسب است که خطیب نماز جمعه وقتی که بر بالای منبر قرار می گیرد و مردم را موعظه می کند، از مسائل اخلاقی بگوید و بعضی از اشعار اخلاقی را برای مردم با صدای بلند بخواند و چه مناسب است که از اشعار مولانا محمد بلخی و مثنوی، این اشعار را برای مردم باصطلاح بخواند. آن وقت شما خواهید دید که خطبه ای که با این مسائل اخلاقی و اشعار حکمی و عرفانی این بزرگان دین برای مردم باشد آن وقت چه ابتهاج و بهجت و سرور و روحانیتی برای مردم می آورد که این روحانیت و این نور و این بهجت می تواند تا هفته دیگر مردم را سرحال و زنده نگهدارد، مردم را با نشاط نگهدارد، مردم را نسبت به مسائل آخرت و نسبت به مسائلی ... مردم را کاملاً متوجه قرار بدهد.

روی این جهت من احساس کردم که این صحبت به این کیفیت در حال جلوس شاید این ذهنیت را به وجود بیاورد که نکند ما هم خلاصه، بله، به واسطه بعضی از مسائل و اینها، نکند که دستخوش همچین تخیلاتی واقع شدیم و حالا رفتن روی منبر را خدای نکرده، خدای نکرده، برای خود کسر شأن می دانیم و صحبت کردن ...؛ در حالی که صحبت کردن روی منبر رسول خدا افتخار است. ما لایق نیستیم روی منبر قرار بگیریم. یعنی روی منبری که این منبر سنبل بیان مسائل اخلاقی و مسائل شرعی و مسائل اعتقادی هست هر کسی نمی تواند باشد. پس بنابراین رفتن روی منبر به عنوان جانشین بودن و مُمَثَّل بودن و نماینده بودن و حکایت کننده از آن باصطلاح مکتب و مرام بزرگان و اولیاء دین بوده. دیگر در این جا مطلب زیاد است که به چه نحوه ما باید به آن سنت برگردیم و از نقطه نظر فرهنگی بین آن چه که ما را از بیگانگان جدا می کند و بین آنچه که انجام او خَلَلی و نقصی در هویت فرهنگی ما بوجود نمی آورد، بین اینها ما امتیاز قائل باشیم. بین آنچه که انجامش و تأسی به آنها هیچ گونه خَلَلی به مسائل فرهنگی و مسائل اعتقادی ما وارد نمی کند؛ مسائل تکنیکی، مسائل تکنولوژی، مسائل علمی، اینها چیزهایی است که نه تنها ما باید به آنها اقتدا کنیم بلکه باید بر آنها پیشی بگیریم. **الإسلامُ یعلو و لا یعلی علیه؛** اسلام همیشه بالاتر است. مسلمین باید از نقطه نظر علمی و پیشرفت علمی و مسائل فنی و مسائل تخصصی و مسائل تکنیکی بالاترین مرتبه و سطح را در دنیا حائز باشند که متأسفانه این طور نیست و بسیار بسیار ما عقب تریم و واقعاً این یک تأسفی است برای مملکت اسلام که ائمه هدی مردم را به سمت تعالی و رشد علمی و تفوق علمی و استعلا بر سایر ملل دعوت می کنند. شما ببینید این مقدار که الآن فرض کنید که الآن به ذهنم آمد ما در اسلام تکیه روی نظافت داریم، تکیه روی بهداشت داریم. آیا در قرون وسطی همین هایی که الآن این همه مدعی هستند، حتی خود همین ها در زمان فعلی این طور اهمّیت نمی دهند، سایر ادیان نسبت به مسائل نظیف و مسائل نظافت اصلاً اهمّیت نمی دهند. جایی که فرض کنید که در دربار

پادشاهان فرانسه رفتن به حمام ننگ محسوب می شد. می دانید این عطرها و ادکلن هایی که از خارج می آید از کی مرسوم شده؟ اینها اینقدر حمام نمی رفتند که مجبور بودند عطر و ادکلن به خودشان بزنند، به خاطر آن مسائل خلاف اخلاقی و خلاف چیز و اینها، رفتن به حمام را دربار فرانسه و دربار انگلستان برای خودش ننگ می دانست. یعنی اینقدر واقعاً از نظر فرهنگی اینها مَنحَط بودند و پایین بودند. ما حمام برویم؟ آن وقت حمام نمی رفتند هی عطر به خودشان می زدند. هزار تا میکروب و نمی دانم چرک و هزار تا مَرَض و اینها به خود می گرفتند به خاطر چی، به خاطر اینکه حمام نروند. هی عطر به خودشان می زدند. راجع به مسائل دیگر، راجع به اختلاطشان به نجاسات و مطالب دیگر که اصلاً در این جا جای صحبت ندارد. آن وقت شما وقتی که وارد فرض کنید که فرهنگ اسلام می شوید، **النُّظَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ** پیغمبر اولین کلامش «نظافت از ایمان است»، عمران از ایمان است، زراعت و رسیدگی به مسائل حیات اجتماعی از ایمان شمردند، تنظیف از ایمان است. چقدر ما روایت داریم در شب کسی سطل زباله خود در منزل نباید بگذارد، محلّ تَجَمُّع شیاطین است باید برود بیرون بگذارد. پیغمبر اکرم می فرمایند که: **لَوْلَا أَشَقُّ عَلَى أُمَّتِي لَأَمَرْتُهُمُ بِالسُّوَاكِ**. «اگر سخت و صعب نبود که بعضی ها به خاطر خلاصه مسائلی و به خاطر بعضی از کوتاهی ها، این را اگر من می خواستم تکلیف کنم شاید بعضی ها مرتکب فرض کنید که عمل حرام می شدند در مخالفتش، اگر سخت نبود بر اُمَّت من، من آنها را بر مسواک کردن در شب امر می کردم» یعنی یکی از واجبات را مثل نماز، مثل روزه، مثل حج، یکی از آن واجبات را مسواک کردن قبل از خواب من قرار می دادم. در شب، ناخن گرفتن مکروه است چون ممکن است در شب انسان ناخن بگیرد و به واسطه کم بودن نور در آن موقع این موجب بشود که خلاصه یک عفونتی در این باصطلاح سر انگشتان او به واسطه چیز پیدا بشود، در روز، آن هم روز پنجشنبه و روز جمعه. حمام رفتن حداقل در هفته یک روز، حداقل، در روایات داریم مستحب است که یک مسلمان، یک روز در میان را حمام برود. هر روز حمام رفتن کراهت دارد ولی یک روز در میان اصلاً مستحب است. شما در کدامیک از این شرایع و از این تمدن ها یک همچنین مسائلی را پیدا می کنید؟ یعنی این مقدار که شمّه ای من از او را یک مقداری من جمع آوری کرده بودم، خیلی مدّتی پیش، راجع به مسائل بهداشتی، یک کتاب روایت شده بود یک کتاب. شما فقه الصّادق امام صادق علیه السّلام را مطالعه کنید، فقه الرّضا امام رضا علیه السّلام را مطالعه کنید. این موقع این کار را انجام بده، آن موقع این کار را انجام بده، اینجا خوب نیست، اینجا خوب است، در این جا باید که رعایت مسائل بهداشتی بشود، چه نحوه غذا بخورید، در زمستان غذا چه جور باشد، در تابستان چطور باشد، تمام اینها را کی بیان کرده؟ همین ائمّه ما بیان کردند دیگر، امیرالمؤمنین علیه السّلام روایاتی که مربوط به بهداشت است. ما در کجای از ادیان یا سایر تمدن ها این مطلب را می توانیم مشاهده بکنیم؟ پس متابعت از آنها در مسائلی که موجب رشد اجتماعی انسان است، موجب رشد علمی این انسان هست و جامعه مسلمین هست، این از اهمّ

واجبات است، نه تنها مُسْتَحْسَن است بلکه از اهمّ واجبات است. نکته این است که ما به واسطه متابعت آن مسائل خلاف را در فرهنگ خود نیاوریم و آلا آنها هم بشنند، اینها هم بشنند، چه اشکال دارد؟ همان طوری که ما بعضی از مسائل را از نقطه نظر فرهنگی به آنها ابلاغ می‌کنیم، به همه دنیا، ممکن است در میان آنها بعضی از مسائل فرهنگی باشد، بعضی از آداب باشد، آداب خوبی باشد، اینها را انسان باید استفاده بکند، اشکال ندارد ولی صحبت در این است که آن طور نباشد که به واسطه خود باختن آن هویت اسلامی و هویت فرهنگی خودمان را فراموش کنیم، این مسأله است. **الاسلام یعلو و لا یغلی علیه**. ائمه علیهم‌السلام، تمام آنها، در دستوراتشان، در مسائل اینها، همه به این نکته توجه می‌دادند. چه اشکال دارد که یک شخص در عین حفظ هویت اسلامی خود و متابعت از آن مرام و ممشای اسلامی ...

ما در یک جایی بودیم، در یک مجلسی بودیم. مجلس، مجلس عقد بود. موقع غروب شد و اعلانی که شده بود برای آن مجلس، آن اعلان از عصر بود تا پاسی از شب. گرچه این مسأله مورد نظر مرحوم آقا رضوان الله علیه نبود. ایشان می‌فرمودند: وقتی که اعلان می‌شود، عصر باشد تا موقع غروب، دیگر بعد از غروب دیگر همه به سر کار خودشان بروند و دیگر مجلس تمام بشود. علی کلّ حال در آن مجلس موقع غروب شد، من دیدم که مرحوم آقا از در خارج شدند و رفتند از در دیگر آن منزل وارد شدند، وارد اتاقی شدند، شروع کردند نماز مغرب را خواندن. بعضی از دوستان هم متوجه شدند آنها هم همین کار را انجام دادند، ما هم رفتیم. وقتی که نماز تمام شد دوباره به آن مجلس، ایشان برگشتند و ما هم برگشتیم، ما دیدیم که بسیاری از همین افراد مخصوصاً از همین آقایان، افرادی که آن جا بودند همین طوری نشستند و مشغول صحبت هستند و بسیاری از اینها هم از ائمه جماعات بودند خودشان و همین طور مشغول صحبت و طبعاً مشخص است مسائلی که در اینجا مطرح می‌شود غیر از احوال پرسى و اینها چیز دیگری که نیست، مسائل اعتقادی و شرعی که مطرح نمی‌شود در این مجالس، حال شما چطور است؟ فلان کس آمد؟ نیامد؟ مسافرت رفت و از این .... و من خود شاهد بودم که بسیاری از این افراد تا ساعت یازده، یعنی در تابستان، تا ساعت یازده نماز مغرب و عشاءشان را نخوانده بودند، یعنی به چشم خود دیدم، نخوانده بودند و ما که رفتیم برای اداء نماز و برگشتیم مورد اعتراض بعضی واقع شدیم: آقا! شما مهمانها را گذاشتید و رفتید نماز خواندید. گفتند: مهمانها هم بخوانند، چه اشکال دارد؟ برخیزند، وضو بگیرند، صندلی را کنار بگذارند نمازشان را بخوانند، حالا به هم می‌خورد مجلس؟ صندلی را می‌گذارید، نماز را می‌خوانید دوباره صندلی را می‌گذارید در جای خودش، دوباره میز را می‌گذارید در جای خودش. نشستن و به حرفهای روزمره و لاطائلات مشغول شدن اشکال ندارد، اما در اوّل غروب، رفتن و نماز اوّل وقت را بجای آوردن که سنت پیغمبر است تا حدی که رسول خدا روزی برای مردم صحبت می‌کرد و نصیحت می‌کرد، موقع نماز که شد از منبر به زیر آمد در روایت داریم نماز ظهر را با مردم حضرت به جای

آورد و بعد رفت دوباره بر روی منبر، تتمه صحبتها مانده بود، بعد بقیه صحبتها را حضرت کرد. این اشکال دارد؟ و من قطع دارم بعضی از این افراد منزلشان جایی بود که اگر به منزل می رسیدند نماز مغرب و عشاءشان قضا شده بود؛ این را بنده قطع دارم. این صحیح نیست، این درست نیست، متابعت از سنت پیغمبر این نیست. انسان خود را با جریان و با مسائل روز و زمان تطبیق بدهد در حالی که سنت پیغمبر را هم حفظ کند، اشکال ندارد و این باید هم همین طور باشد. ما نمی گوئیم الآن از مسائل فنی و امثال ذلک استفاده نشود.

اتفاقاً یکی از دوستان ما که بسیار مرد محترم و مرد متقی، آقای دکتر شهریاری که ایشان در زمانی که مرحوم آقا رضوان الله علیه در همین طهران در بیمارستان لُبافی نژاد، چشمشان را دکتر سجّادی عمل می کردند، ایشان اسیستنِ دکتر سجّادی بود؛ ایشان خودش برای من نقل می کرد، می گفت: ما با یک هیئتی رفتیم به یکی از این کشورهای خارج، کشورهای کمونیستی، ظاهراً کوبا بوده. در آن جا ما از بیمارستانهای آنها دیدن کردیم و از مراکز پزشکی و بهداشتی آنها بازدید کردیم، در ضمن یک هیئتی از ایران رفته بودیم. مسأله ای که خیلی تعجب ما را برانگیخت این بود که ما مشاهده کردیم در این کشور کمونیستی، این کشوری که به ظاهر مخالف با آمریکا و خلاصه به عنوان گروه مقابل با آمریکا و آنها الآن مطرح هست و هنوز هم داعیه مقابله و معارضه را هنوز می دهد و اینها، ما مشاهده کردیم که تمام تجهیزات بیمارستانها در این کشور از بهترین و جدیدترین دستگاههای موجود در آمریکاست. یک کشور کمونیستی که این به این کیفیت هست و اینها و از آنها سؤال کردیم اینها را شما از کجا آوردید؟ چطور خودتان مدعی فرض کنید که مقابله با فرهنگ فرض کنید بروشووازی آمریکا هستید و فرض کنید که فرهنگ فئودالی که الآن در آمریکا هست و به این کیفیت و بعد این نوع برای بیمارستانهایتان و برای مراکز بهداشتی تان، جدیدترینش را آن هم، که شاید حتی در خود آمریکا هم در خیلی از بیمارستانهایش نباشد، شما در اینجا گرد آوردید؟ اینها گفتند: ما برای جان انسانها ارزش قائل هستیم. جوابی که به ما دادند این بود: ما برای جان انسانها کلام همین دوست محترم ما این بود که گفتند ما برای جان انسانها ارزش قائلیم، مسائل اعتقادی مان به جای خود، مسائل فرهنگی همه به جای خود، اما از نقطه نظر مسائل اجتماعی تا جایی که به جان انسان و امنیت انسانها مربوط می شود، ما ارزش قائلیم. بعد مطلبی که ایشان گفت این بود که آنها گفتند: ما سی و سه درصد بودجه کل کشور را به مسائل بهداشتی مردم اختصاص دادیم. التفات کردید؟ این یک مملکت کمونیستی است. مملکتی که دین ندارد، کمونیست هستند دیگر. نه اسلام هست و نه مسیحیت هست و نه امثال ذلک و مطلب درست است، باید هم همین طور باشد. مطلبی که اینها می گویند، صحیح است. چقدر اسلام برای جان انسان و برای حیات انسان ارزش قائل است چقدر ما در روایات داریم، کسی که انسانی را از مرگ نجات بدهد چه کرده است، کسی که فرض بکنید که حاجت مؤمنی را روا کند، بیماری شخصی را متعهد بشود، پرستاری را بکند، چقدر ما روایات راجع به پرستاری از مریض

داریم؛ کسی که یک مریضی را پرستاری کند خداوند بهشت را بر او واجب می‌کند، ملائکه هر قدمی را که برمی‌دارد به آن خانه مریض، برای او رحمت و مغفرت و اینها می‌فرستند. اینها چیزهایی است که در درون ماست و ما از آن غافلیم.

سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد \*\*\* آن چه خود داشت زیبگانه تمنا می‌کرد

ما در درون خود همه چیز را داریم و در فرهنگ اسلامی خود ما همه مسائل را داریم. کجا اسلام گفته باید برویم به این ساختمانهای آسمان خراش و کذا اینها پرداخت و لیکن آن مسائل اصلی، در آن لحاظ نشده باشد؟ آن مطالبی که مهم‌تر هست، آن چیزی که مربوط به وضعیت خود انسان است، رشد علمی خود انسان است، ترقی و تکامل خود انسان است، آن مهم است، به آن باید پرداخت. حالا ما یک ساختمان فرض کنید که چهل طبقه بسازیم، بگوئیم: آقا! فرض کنید که در خاورمیانه این ساختمان ما فرض کنید که اول است. ساختمان که برای ما کاری انجام نمی‌دهد. پس باید در آن مسائلی را که ما آن مطالب را به کار می‌گیریم و به عنوان یک تکلیف و به عنوان یک فرهنگ در جامعه مورد استفاده قرار می‌دهیم، بین آن چه که به مسائل فرهنگی و به اصالت اسلامی ما خدشه وارد می‌کند یا آنچه که هویت اسلامی و انسانی ما را تقویت می‌کند، بین آنها فرق بگذاریم و اینها را با هم خلط نکنیم.

این مقدمه‌ای بود که قدری به طول انجامید. فلذا ما دیدیم که از یک نظر ارتباط ما با رفقا و با دوستان اگر روی منبر بنشینیم طبعاً بهتر خواهد بود و از جهت دیگر، این نکته یک وقتی غفلت نشود که خدای نکرده، خدای نکرده ما در تحت تأثیر حرف و نقلها و بعضی از مسائل منفعلانه از مواضع اسلامی خود عقب نشینی کنیم. نخیر، وظیفه علماء و خطبای نماز جمعه و هر کس این است که آن هویت اسلامی و مظاهر اسلامی را حفظ کنند. چقدر مناسب است که همه در هر مرتبه‌ای و در هر رتبه‌ای که هستند به جای صندلی، به جای تریبون، به جای اینکه بایستند، یک منبر تهیه کنند، کاری ندارد بگذارند، بروند قشنگ روی منبر بنشینند و هر کسی هم هر حرفی می‌زند بگذارید بزند، آن حرف را از سر دلسوزی نمی‌زند بلکه اغراضی دارد.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: **ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ**؛ سه چیز حقیقت عبودیت است؛ اول: **أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ**

**لِنَفْسِهِ فِيهَا خَوْلَهُ اللَّهُ مَلَكًا** «اینکه بنده در آن چه که خداوند به او داده احساس ملکیت نکند» یعنی وقتی به خود نگاه می‌کند و به نفس خود می‌نگرد، تعلق را نسبت به این مال احساس نکند. نه اینکه ملکیتی نباشد، ملکیت را ملکیت خدا بداند و خود را وکیل بداند در این تصرف نه مستقل و نه مُسْتَعْنَى. گرچه کیفیت تصرف ممکن است تفاوتی نکند. البته تفاوت می‌کند، حالا عرض می‌کنم خدمت رفقا که مسأله فرق می‌کند ولی صحبت در این است که یک وقت انسان بین خود و بین مُتَعَلِّقَاتِ خود و مُتَمَلِّكَاتِ خود به نحوی رابطه برقرار می‌کند که دیگر هیچ روزه‌ای را برای تغییر و تبدل به وجود نمی‌آورد و جلوی تمام روزه‌ها را می‌بندد و جلوی تمام آن

چه که قابل نفوذ هست سدّ می‌کند، دیواری بین خود، در درون خود، بین خود و بین آن متملکات خودش دیواری قرار می‌دهد و دیگران را از نفوذ در این حیطة منع می‌کند. یک وقتی به این نحو است، یک وقتی نه، بین خود و بین مایتملک خود ارتباط و تعلق می‌بیند ولی آن تعلق، تعلق تامّ نیست، تعلق نیست که همه روزنه‌ها را ببندد، تعلق نیست که جای نفوذ باقی نگذارد، این نحوه تعلق وجود ندارد. تعلق است که اختیار تصرف را لازم است نه اینکه قطع هرگونه تعلقات خارج از این حیطة را نسبت به خود، چون یک وقتی انسان تعلق دارد، فرض کنید که من باب مثال در تعلق ازدواج، در تعلق نکاح که البته این را هم شارع این را بیان کرده برای انسان، شارع بیان کرده، البته مقتضای طبیعت انسانی هم و از مقتضای مسائل فطری هم همین است. مرد نسبت به زن احساس تعلق می‌کند به نحوی که روزنه‌ها را در این ارتباط، همه را می‌بندد. ارتباطات را در این تعلق حفظ می‌کند. حالا ما کاری نداریم که بعضی از جاها و مسائل دیگر که نه، آنها هم آمدند همین استفاده را از اینجا شاید کرده باشند؛ نه، آن چه که مقتضای غیرت و مقتضای مردانگی مرد و شوهر است و مقتضای عمل به دستورات اسلام است و دستورات دین، این است که مرد قیومیت بر زن خود داشته باشد و هر چه که موجب می‌شود این قیومیت سلب بشود باید جلوی آنها را بگیرد. مرد باید نسبت به مسائل زندگی تسلط داشته باشد، قیومیت داشته باشد، تصرف بتواند بکند. نه اینکه زن هر جا بخواهد برود، هر جا بخواهد بیاید، با هر که بخواهد ملاقات کند، با هر که بخواهد برخورد کند، با هر که بخندد، با هر که حرف بزند؛ این حرفها نیست، مرد باید بداند زن او کجا می‌رود و کجا می‌آید، کی به او تلفن می‌زند، چه صحبتی می‌شود و مسائلی که مطرح می‌شود چگونه است. شاید بعضی‌ها بخواهند در زندگی انسان اختلال ایجاد کنند، شاید بعضی بخواهند در زندگی انسان تشویش به وجود بیاورند، شاید بعضی .... بالأخره همه افراد که یک جور نیستند، فرهنگها مختلف است، بعضی افراد هستند اصلاً ملتزم نیستند، آنها را باکی نیست، این که با هر کسی و با هر نوع بخواهند ارتباط داشته باشند. مرد باید تسلط داشته باشد، هر کسی نباید با زن انسان صحبت کند، هر کسی نباید ...، افراد صالح، افراد مفید، افرادی که موجب رفع کدورت و رفع قبض و موجب انبساط و موجب ابتهاج و موجب روحانیت، نه اینکه افرادی که وارد در دنیا کنند، افرادی که متوغّل در دنیا کنند، افرادی که تشویش و اضطراب را در خانواده بیاورند؛ انسان دست را باز بگذارد و به هر جا تلفن بشود و به هر کسی تلفن بزند. بسیاری افراد را ما وقتی که با آنها صحبت می‌کردیم با این مسائل مرد می‌گفت: من نمی‌دانم صبح از منزل بروم بیرون، این زنم کجا می‌رود، کجا، اصلاً نمی‌دانم، اصلاً خبر ندارم. این زندگی نشد، این صحیح نیست. باید این مسأله ازدواج و مسأله نکاح و این زوجیت در چهارچوب قوانین اسلام و قوانین زوجیت باید محفوظ بماند تا نظام خانواده پایرجا باشد و آلا اگر مرد به کار خود و زن هم به کار خود، این که دیگر نظامی نیست، این که دیگر کاری نیست، این صحیح نیست.

در اینجا شرع این مطلب را جدا کرده، روزه‌ها را شرع می‌بندد، راه‌های نفوذ که موجب اختلال در زندگی خانوادگی است، این راه‌ها را می‌بندد. زن بدون اجازه شوهر نمی‌تواند از منزل خارج بشود. بارها مرحوم آقا می‌فرمودند: بعضی از زنها می‌آیند سراغ ما، آقا! شوهران ما اجازه نمی‌دهند ما مشهد به زیارت امام رضا برویم. آقا می‌فرمایند: آمدن به زیارت بدون اجازه شوهر حرام است. شوهرشان از مخالفین بود، از مخالفین مرحوم آقا بود و اصلاً زنش را نهی می‌کرد و منع ایجاد می‌کرد و حَجَز ایجاد می‌کرد و سد به وجود می‌آورد برای ارتباط، ولی ایشان می‌فرمودند: تا وقتی که شوهرت اجازه نداده است نمی‌توانی به مشهد برای دیدن ما بیایی، نمی‌توانی. این دستور، دستور سلوک است و مرام و مکتب ایشان هم همین طور بود. بدون اجازه مرد نمی‌تواند بیرون برود، بدون اجازه مرد نمی‌تواند در جلساتی شرکت کند، بدون اجازه مرد نمی‌تواند کاری انجام بدهد حتی بعضی از فقهاء فتوا داده‌اند که بدون اجازه شوهر در مال خود هم نمی‌تواند تصرف کند. یعنی مال، مال زن هست. ملکیت هم برای مرد، هم برای زن هر دو است. درست است، ولی باید با اجازه شوهر تصرف کند؛ شوهر نمی‌تواند مال زن را بردارد، این مسأله یک وقتی اشتباه نشود، حتی یک ریال و یک ذره نمی‌تواند در مال زن، شوهر تصرف کند و آن را به میل و دلخواه خودش خرج کند؛ این یک مسأله است. مسأله دیگر اینکه این مالی که زن دارد، از این مال می‌خواهد استفاده کند، از این مال می‌خواهد خرج کند، بعضی‌ها حتی فتوا دادند، این باید با اجازه شوهر باشد، البته در تحت بعضی از شرایطی. به این مقدار مسأله مهم است. آمدن بیرون از خانه در صورتی که مرد کراهت داشته باشد حتی او را منع نکند ولی کراهت داشته باشد، این آمدن بیرون از خانه برای زن اشکال دارد شرعاً. البته بعضی‌ها هستند می‌آیند می‌گویند که: آقا! شوهر ما راضی است. من می‌گویم: چطور رضایتش را کسب کردی؟ آخر این هم یک مسأله است دیگر. قضیه، قضیه آن کفن دزد نشود؛ گفت: پسرم! تو یک عمر آمدی دزدی کردی می‌خواهم یک کفن حلال برای من پیدا کنی. فردا یک کفن تمیز، عالی آورد داد به مادرش. گفت: راضی بود. گفت: چطور راضی بود؟ گفت: چماق را برداشتم اولی را زدم توی سرش گفت راضیم. این جور نه جانم! فایده ندارد، خودمان را گول زنیم، این نحوه فایده ندارد، باید شوهر طیب خاطر داشته باشد تا این رفت و آمد مُمضی باشد. برای کی ما می‌رویم بیرون و می‌آئیم؟ برای کی رفت و آمدی می‌کنیم؟ برای چه کسی در این مجالس شرکت می‌کنیم؟ مگر برای خدا نیست؟ خدا این راه را قرار داده. حالا ما خدا را کنار گذاشتیم، دور می‌زنیم. ما می‌گوییم خدا ولی دنبال هوای نفس می‌رویم. کی را داری گول می‌زنی؟ ملائکه که گول نمی‌خورند آقا جان! می‌نویسند به پایت؛ رفتن در این مجلس حرام، حالا می‌خواهی برو می‌خواهی نرو. خودم شاهد بودم که مرحوم آقا به یک زن داشتند می‌فرمودند: می‌دانم شوهر تو برای رفتن به زیارت امام رضا راضی نیست، تو بدان که رفتن به این زیارت امام رضا برای تو معصیت شمرده می‌شود. خودشان داشتند می‌گفتند، من می‌شنیدم. امام رضا که زائر نمی‌خواهد،

امام رضا می‌خواهد طبق قانون و طبق برنامه، شیعیانش عمل کنند. امام رضا حساب است کارش، امام رضا کارش حق است، امام رضا کارش صحیح است. ما از یک طرف می‌گوئیم امام رضا، از یک طرف دنبال خودمان می‌رویم، نفس خودمان را انداختیم جلو امام رضا را هم کرده‌ایم سپر. کجا داری می‌روی خانم؟ دارم می‌روم زیارت امام رضا. شوهرت راضی است؟ ...! دارم زیارت امام رضا می‌روم می‌خواهد راضی باشد می‌خواهد راضی نباشد، معنی ندارد. هر قدمی که از منزل برمی‌داری، ملائکه چپ دارند برات می‌نویسند، راست کاری ندارند، ملائکه راست بیکارند، خوابیدند. تا وقتی برمی‌گردی در منزل ملائکه لعنت می‌کنند طبق روایاتی که داریم. به زیارت امام رضا رفتی ولی لعنت می‌کنند. به زیارت خدا رفتی لعنت می‌کنند. مگر در مواردی که در آن موارد اطاعت از شوهر موجب معصیت بشود، در آن جا از شوهر نباید اطاعت کرد. مثل اینکه فرض کنی که زن واجب‌الحج است، مشکلی هم ندارد، شوهر ممانعت می‌کند. نخیر، واجب است زن به حج برود ولو اینکه شوهر بگوید تو را طلاق می‌دهم باید به حج برود و شوهر هم او را طلاق بدهد، طلاق بده. یا اینکه زن می‌خواهد روزه بگیرد، شوهر ممانعت می‌کند، باید زن روزه بگیرد، زن می‌خواهد نماز بخواند، شوهر ممانعت می‌کند، باید نماز بخواند. در آن مسائل واجب و ترک محرمات، در آن مسائل اطاعت از شوهر حرام است ولی در سایر ... راه این است آقا جان! اگر ما می‌خواهیم راه خدا را برویم این است قضیه، اگر می‌خواهیم راه‌های دیگری برویم که راه‌های دیگر الی ماشاءالله هر سلیقه‌ای، خودش راهی را بوجود می‌آورد.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند که: انسان در ارتباطش با ملک و ارتباطش با این مال حضرت می‌فرمایند که نباید نظر استقلالی نگاه کند که روزنه‌ها را ببندد. ارتباط انسان با مال، باید ارتباط وکالتی باشد، امانتی باشد. وکیل از طرف موکل وکالت بر چه دارد؟ دخل و تصرف دارد ولی دخل و تصرف در حدود اذن موکل و محدوده تعریف موکل؛ در آن محدوده نه بیشتر. شخصی مالی را پیش کسی امانت گذاشته آیا آن شخص امین می‌تواند در آن مال تصرف کند؟ نمی‌تواند تصرف کند ولو اینکه بگوید بعداً من این مال را در سر جایش قرار می‌دهم ولی حق تصرف ندارد. یکی از دوستان خدا رحمت کند نقل می‌کرد می‌گفت: خدمت مرحوم آقا شیخ محمد جواد انصاری بودیم؛ یک روز ایشان یک مقداری پول، ظاهراً سگه بوده، پیش ایشان امانت می‌گذارند، می‌گویند این پیش شما امانت باشد. مدتی می‌گذرد این شخص کارش به یک گرفتاری برخورد می‌کند و از کسی هم نمی‌توانسته استقراض کند، به ذهنش می‌رسد این پولی که الان ایشان امانت گذاشتند پیش این شخص، این را بردارد و استفاده کند و بعد دوباره در سر جایش قرار می‌دهد، امانت است دیگر. این را برمی‌دارد و مصرف می‌کند. از وقتی که این مال را مصرف می‌کند زندگی این برمی‌گردد. شروع می‌کند به افت کردن، هی افت می‌کند، می‌آید، می‌آید ... پایین، تا جایی که اموالش را همه را می‌فروشد برای گذران زندگی. قرض پیدا می‌کند، طلبکارها می‌آیند، راه‌ها بسته می‌شوند، خلاصه کار به جایی می‌رسد که

منزل خودش را هم در معرض فروش قرار می‌دهد. حتی با آن شخص مشتری و خریدار قرار می‌گذارند که بیایند و آن منزل را بخرند و آن شخص هم حاضر می‌شود بیایند در محضر که معامله کنند و مسأله را تمام کنند. او خودش نقل می‌کرد، می‌گفت: همین که من می‌خواستم این دفتر را امضاء کنم یک مرتبه دیدم یک صدای یال‌لله‌ی می‌آید. می‌گوید متوجه شدیم، چیست قضیه؟ دیدیم که آقای انصاری دارند از این پله‌ها می‌آیند بالا، آمدند بالا و یک کیسه درآوردند و گفتند: بیا آقا جان! این پول قرض را برو بده و منزل را فروش و در امانت دیگر خیانت نکن. امانت را نمی‌شود انسان دست بزند، در امانت باید طبق اجازه و طبق اذن آن شخص باید نگهدارد. (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا)<sup>۱</sup> امانات را انسان باید به اهل نگه دارد. قبلاً عرض کردیم، آن چه که انسان به او تعلق دارد امانات الهی است در دست انسان. زن امانت الهی است در دست انسان، انسان باید این امانت الهی را در راه تربیت صحیح شکوفا کند. در روز قیامت الان دارم به شما می‌گویم فردا نگوئید نگفتی در روز قیامت یکی از سؤالهایی که از من و شما می‌کنند این سؤال است که: آیا این زنی که ما به تو عنایت کردیم در راه صحیح و در تربیت صحیح او را قرار دادی یا به واسطه اهمال تو به بعضی از لغزشها و به بعضی از خطاها افتاد؟ این یکی از سؤالهای روز قیامت ماست. خیال نکنید بگوئید انسان یک زن می‌گیرد و آن به راه خود و این به راه خود، موسی به دین خود و عیسی به دین خود، هر کسی را مرامی است و هر کسی را تکلیفی است. نخیر، ما مسئول هستیم. حالا تا چقدر شخصی موفق باشد و تا چقدر پذیرش از طرف مقابل باشد آن مطلب دیگری است، انسان کوتاهی نباید انجام بدهد. نسبت به بچه، اینها همه امانات الهی هستند، انسان باید این امانات را در تربیت صحیح قرار بدهد. اسم صحیح برای فرزندش قرار بدهد، در محل صحیح او را به تربیت اسلامی و به آن رشد اسلامی، او را قرار بدهد، تمام اینها مال، امانت الهی است. امام صادق می‌فرماید: **ان لا یری العبد لنفسه فیما حوله الله ملکاً**. انسان باید نسبت به این مال به دید امانت نگاه کند. نسبت به آن چه که به او داده شده باید به دید امانت نگاه کند. یک روز از مرحوم آقا سؤال کردم: آقا! شما وقتی که ایشان به مشهد مشرف شده بودند، آن افرادی که سابق با مرحوم آقا ارتباط داشتند می‌دانند، موقعیت ایشان، مسجد ایشان، ارتباطات ایشان، در زمان سابق به چه نحوی بوده، مسجد ایشان یکی از مهمترین مساجد طهران بوده، ارتباطات ایشان همین طور. وقتی که استاد ایشان به ایشان فرمود: حالا دیگر موقع رفتن به مشهد است و شما باید دیگر به مشهد بروید، ایشان فوراً حرکت کردند، حرکت کردند برای مشهد. همان طوری که همین استاد به ایشان گفته بود وقتی که ایشان در نجف بودند حواله شما را به طهران دادند. نمی‌دانم ایشان مسأله را در روح مجرد دارند یا نه؟ مسأله‌ای که خودشان برای من بیان کردند این بود که فرمودند: وقتی که با مرحوم

<sup>۱</sup> سوره النساء (۴)، صدر آیه ۵۸

آقای حدّاد رضوان الله عليه به حرم اميرالمؤمنين مشرف شدیم، بیرون آمدیم در آن ایوان طلا انشاءالله خدا قسمت همه بکند که به زیارت اميرالمؤمنين و سایر عتبات عالیات مشرف بشوید در آن ایوان، همین که از حرم بیرون آمدیم آقای حدّاد ایستادند رو کردند به من، گفتند: اميرالمؤمنين حواله شما را از این به بعد به طهران دادند. ایشان می گفتند: وقتی آقای حدّاد این حرف را به من زدند من اصلاً یک مرتبه شوکه شدم، اصلاً یعنی چه؟ می فرمودند ایشان: من اگر یک وقت خواب آمدن به ایران را می دیدم تا یک هفته پریشان بودم. اصلاً این جورى ایشان، دل کنده بودند و قطع امید و قطع علقه برای برگشتن به ایران کرده بودند. مسائلى بوده، خیلی، قضایای عجیبی ایشان مبتلا شده بودند به نحوی که اصلاً دندان برگشتن به ایران را کنده بودند. اصلاً من شوکه شده بودم ولی در عین حال وقتی امر استاد هست، دیگر می فرمودند: من لحظه ای درنگ نکردم، لحظه ای درنگ نکردم. وقتی که ایشان مشهد آمدند یک روز من به ایشان عرض کردم که: آقا شما این مدت اقامتی که در طهران داشتید به چه نحو بوده؟ چه جور شما به این مسأله فکر می کردید؟ چه ارتباطی بود بین شما؟ ایشان فرمودند: فلانی! من وقتی که از نجف آمدم، همیشه این در ذهنم بود که یا به نجف برگردم و یا به علی بن موسی الرضا؛ به یکی از این دو «علی»، عبارت ایشان این بود: یا به علی و یا به علی بن موسی الرضا، به یکی از این دو تا، خداوند این دو می را قسمت ما کرد و تو بدان در این مدت بیست و دو سالی که من در طهران بودم، یک ساعتش را به اختیار خود نبودم. این طهرانی که همه برای او جان می دهند. حالا دیگر اینها مسائل، مسائل تخصصی است و ما دیگر وارد در این مطالب نشویم و ایشان می فرمودند: دیگر از طهران و مسجد قائم پیش من صحبت نکنید. یعنی بیست و دو سال یک فرد در یک مسجد، آن هم بهترین مسجد، به ارشاد و تبلیغ و وعظ و اینها می پردازد ولی دلش جای دیگر است؛ این منظور امام صادق است. امام صادق می فرماید: تعلق نداشته باش، تکلیف به تو می کنند: در فلان جا برو نماز بخوان، خب نماز بخوان؛ تکلیف می کنند: در فلان جا برو اقامت کن، توطن کن، سکونت کن، بسیار خوب؛ تکلیف می کنند: در فلان جا برو فلان کار را انجام بده؛ تکلیف می کنند: در فلان جا فلان موقعیت و فلان پُست را بپذیر ولی تعلق داشتن یک مطلب دیگر است. لذا وقتی که می گویند: آقا! برو مشهد، فوراً چمدان را برمی دارد، ما رفتیم. ایشان وقتی که می خواستند حرکت کنند بروند مشهد، گفتیم: آقا! کجا دارید می روید؟ می خواهیم زیارت علی ابن موسی الرضا بروم شاید یک اربعین طول بکشد. یک اربعین کشید تا آخر عمرش. شاید یک اربعین طول بکشد، یک چهل روزی، حالا فعلاً می رویم. من دیدم این چمدانی که ایشان دارند می بندند مال یک اربعین نیست. گفتیم: آقا! این حکایت از بیش از اربعین .... حالا آقا یک اربعین قصد می کنیم، حالا یک اربعین .... نمی خواستند این طور مطرح بشود، می خواستند کم کم مثلاً مطالب .... اصلاً انگار نه انگار، بیست و دو سال کسی در طهران باشد، آن هم با این موقعیت، آن هم با این رفت و آمد، آن هم با این جلسات، آن هم با این مسائل، حالا موقعی که می خواهد تازه

اینها یک ظهورات گسترده‌تر و وسیع‌تری می‌خواهد بوجود بیاورد، ما رفتیم خداحافظ. این چیه؟ این همان عبدی است که امام صادق می‌فرماید. این عبد، عبد صالح است، این تعلق ندارد. حالا رفته مشهد می‌فرماید که: دیگر خداوند بار ما را در این آستان قرار داد.

علی کلّ حال، تعلق نباید باشد. تعلق داشتن با ملکیت دوتا است. اگر ما به یک دید وسیع‌تری بخواهیم نگاه کنیم و دقیق‌تر، همان طوری که خدمتتان عرض شد، اصلاً مالک حقیقی انسان پروردگار و صاحب مقام ولایت است و این مسأله شرعاً مبرهن است. یادم است در آن وقتی که راجع به مسأله‌ای، همین مسائل، ما در خدمت استادمان مرحوم آیت الله حائری درس می‌خواندیم، راجع به این قضیه صحبت شد؛ یک روز خیلی ما با ایشان بحثمان دیگر بالا گرفت و رضوان الله علیه ایشان بسیار مرد منزّه و متقی و معرض از دنیا بود، مرحوم آقای حائری. ایشان هر وقت مجال پیدا می‌کرد به زیارت امام رضا می‌رفت. بارها ما می‌دیدیم وقتی که سوار اتوبوس می‌شدیم می‌خواستیم بیایم طهران، می‌دیدیم ایشان بلیط گرفته از همین شرکت، یک ترانسپورتی بود، برای مشهد بلیط گرفته. می‌رفت یک شب، دو شب می‌ماند برمی‌گشت. روز شنبه ما می‌رفتیم سر درشان از مشهد برگشته بود. هیچ کس هم اطلاع نداشت، هر وقت هم مشهد می‌خواست برود، زیارت امام رضا، نصفه‌های شب می‌رفت که کسی ایشان را نبیند، نیمه‌های شب می‌رفت. بسیار مرد منظم و بسیار مرد متقی بوده، خیلی. از تقوای ایشان و از اعراض ایشان خلاصه حکایتها ما داریم که اینجا جایش نیست انشاءالله در جاهای دیگر. ما راجع به این مسأله، من یادم است همان موقع که، خب، نظر فقهی ایشان این بود که حتی حدود تصرفات امام محدود است. من می‌گفتم: نه، تصرف امام نامحدود است، ولایت امام عین ولایت خداست، ما به امام از دید یک بشر نگاه می‌کنیم آنگاه می‌گوئیم چگونه امام ممکن است فرض کنید که دخل و تصرفی خارج از حدود برایش میسور باشد؟ امام علیه‌السلام فرض کن حکم به طلاق زن بکند، ایشان نمی‌پذیرفتند. امام علیه‌السلام فرض کنید که حکم به یک مسأله‌ای بکند در خارج از حدودی که حالا به نظر آن می‌آمد، نمی‌پذیرفتند. من عرض می‌کردم: نه، طبق ادله اگر ما ولایت امام علیه‌السلام را ولایت تکوینی بدانیم بین ولایت تکوینی امام و بین ولایت تکوینی پروردگار دیگر فرقی نیست، ما دو ولایت تکوینی که نداریم، یک ولایت تکوینی است، آن ولایت تکوینی ظهورش در امام عصر عجل الله تعالی فرجه است. لذا امام زمان علیه‌السلام به خود ما از ما نزدیک‌تر است پس بنابراین امام علیه‌السلام **يَخْتَارُ مَا يَشَاءُ وَ مَا لَنَا اِنْ نَسَأَلْ عَنْهُ وَ مَا لَنَا اِنْ نُكَلِّفُهُ وَ مَا لَنَا اِنْ نُحَمِّلَ عَلَيْهِ** «چیزی را ما نمی‌توانیم بر امام تکلیف کنیم.»

امام علیه‌السلام از حدود تفکر و تخیل و تصور ما خارج است. او افقش افق توحید است، فکر او فکر توحید است، اراده او ارادت الله است، مشیت او مشیت الله است، آیات قرآن هم بر این مسأله گواه است. (و)

ما كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ<sup>۱</sup> نکره در سیاق نفی افاده عموم می دهد. هیچ گاه نمی توان تصور کرد در قبال قضاء خدا و قضاء رسول انسان از خودش ابراز اختیار کند، ابراز مشیت بکند. چرا؟ قاعده عقلی است، چون مسیر ما مسیر خداست. این خیلی عجیب است. یعنی این دو دو تا چهار تا را نمی دانم چرا بعضی ها متوجه نمی شوند. آخر کسی که راهش راه خداست و رسیدن به نعمات الهی است نباید حرف او را گوش کند؟ خیلی عجیب است. بله، یک وقتی مسأله آخرت بر اختیار ما بوده، بهشت و اینها در اختیار ماست، ما کم کنیم، ما زیاد کنیم، انتخاب کنیم، یک وقتی نه، هر چه بیشتر به سوی خدا و به سمت خدا و اتّجاه ما اتّجاه الی الله باشد از آن مراتب نصیب بیشتری داریم، آن وقت آیا ممکن است با توجه به این اصل و به این موضوع و با این تعریف آن وقت به خدا بگوییم: خدایا! تو نمی توانی به ما این را بگویی؟ خدا می گوید: مگر تو نمی خواهی به طرف من بیایی؟ خب باید حرف من را گوش بدهی. مگر اطاعت بیشتر از من برای تو فائده نمی آورد؟ مگر موجب استجلاب رحمت بیشتر نیست؟ اگر نیست پس چگونه امتیاز قائل می شوی؟ و تمیز و تفریق می اندازی بین موارد؟ در این جا بله، در این جا نه، یؤمن ببعض و یکفرببعض در بعضی جاها بله و در بعضی جاها نه. وقتی این مسأله ثابت شد دیگر اختیار امام عین اختیارالله است، مشیت امام عین مشیت الله است. روی این جهت حتّی از نقطه نظر عقلی و نقلی امام زمان علیه السلام مالک حقیقی خود ما و آن چه که به ما تعلق دارد است. اما در عین حال آزاد گذاشته، هم عقلاً و هم نقلاً، هم بر اساس مبانی فلسفه و حکمت و هم بر اساس مبانی فقهی، نه من در آری.

چطور اینکه فرض کنید که راجع به مسائل وجوه شرعیه چطور می گویند؛ راجع به مسائل شرعیه و وجوه شرعیه حاکم شرع مالک این وجوهات نیست. گرچه بعضی ها فتوای به ملکیت دادند و حاکم شرع را مالک می دانند نسبت به وجوهات، گرفتن خمس از افراد و صرفش در موارد، مالک می دانند. یعنی همان طوری که شما فرض کنید که من باب مثال مالک آن متعلقات خود و ما یملک اموال خودتان هستید، حاکم شرع هم مالک آن وجوهاتی می دانند که قبض می کنند ولی این مسأله صحیح نیست. حاکم شرع وکیل است و نماینده است. مالک وجوهات نیست، وجوهات مالکش امام زمان است، بنده نیستم. باید در همین موردی صرف بشود که خود آن حضرت گفته. اگر من مالک باشم دیگر بر طبق میل خود من صرف می کنم نه آن چه را که حضرت فرموده و ادله شرعی هم بر این مسأله قائم است. تصرفی که حُکام عامّ شرع و ذوی الحصبه دارند نسبت به اموال، از تصرف وکلای خصوصی ائمه در زمان حیاتشان که اقوی نیست. امام علیه السلام به وکلای خود می فرماید: آن اموالی که الان در اختیار داری اینها را به مدینه بفرست. نمی آید بگوید: بنده مالک هستم. با این

<sup>۱</sup> سوره الاحزاب (۳۳)، صدر آیه ۳۶

که آنها وکیل خصوصی بودند، وکیل خصوصی از وکیل عام اقوی است تصرفش. لذا حاکم شرع مالک نیست، به عنوان یک وکیل است. چطور اینکه در میان مردم این وکالت مرسوم است و دارج هست همین طور حاکم شرع وکیل است و باید در آن موردی که می‌داند صرف کند. مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله علیه در یک مجلسی بودیم، ایشان می‌فرمودند: وقتی که من درس فلسفه می‌گفتم مرحوم آیت الله بروجردی بنا بر بعضی از مصالحتی مرا منع کردند از تدریس فلسفه. پیغامی که ایشان برای من فرستاده بودند این بود ببینید! چقدر پیغام جالبی هست و جواب علامه چقدر واقعاً جواب متینی است ایشان می‌گفتند: حوزه علمیه به واسطه وجوهاتی می‌گردد که این وجوهات از افرادی می‌آید که آنها شرط می‌کنند صرف این وجوهات را فقط در مسائل فقهی و مسائل اصولی و شرعی و ما اگر بخواهیم اینها را در غیر از این مسائل که مسائل فلسفی و حکمی و عرفانی و تفسیری است، بخواهیم صرف بکنیم، این خارج از حدود اجازه مأذبی است، آن کسی که دارد می‌پردازد. علامه طباطبایی می‌گفتند: غلط می‌کند آن شخصی که می‌آید به یک مرجع، به یک حاکم شرعی وجوهات را پردازد، آن بیاید تعیین تکلیف برای مرجع بکند، حق ندارد. آن وظیفه‌اش این است که بیاید این مال را پردازد حالا آن حاکم شرع می‌خواهد این مال را به دریا بریزد، دیگر به او چه مربوط است؟ اصلاً او چه کاره است که بیاید بگوید: آقا! من این مال را به شما می‌پردازم شما در فقه و اصول خرج کنید؟ به طلبه‌هایی بدهید که این طلبه‌ها در فقه و اصول باشند؟ حق ندارد، آن وظیفه‌اش این است که بلند شود بیاید، دست یک حاکم شرع، مجتهد، دستش را بوسد بعد هم بگذارد سرش را پایین بیندازد و بگوید خدا حافظ شما. حالا آن دلش می‌خواهد توی جوی بریزد، دلش می‌خواهد فرض بکنید که برای طلبه‌ها خرج کند، دلش می‌خواهد برای فقراء خرج کند، دلش می‌خواهد برای افراد عادی خرج کند، در هر موردی می‌خواهد خرج کند بر طبق مژدکات خودش، از مبانی و از روایات، بر طبق آن باید انجام بدهد، آن حق ندارد. لذا آقای بروجردی دیگر حرفی نزدند. حرف، حرف سنگین و متینی است و جواب هم ندارد و بلا و مصیبتی که بر سر حوزه نجف آمد از این جا آمد.

مرحوم علامه طباطبایی این قضیه را هم نقل کردند این را می‌گوییم و مسائل...؛ خیلی می‌خواستیم چیز کنیم، این مقدمه‌ای که گفتیم آن مقدمه ظاهراً وقت مجلس را گرفت، انشاءالله برای جلسه آتی ایشان می‌فرمودند در حوزه نجف، سابق، درس فلسفه و عرفان داده می‌شد ولی به واسطه بعضی از مسائلی که بعد پیش آمد که جای صحبتش نیست و من مقداری از اینها را به طور مکتوب آورده‌ام، این حوزه دیگر از تدریس فلسفه محروم شد، از تدریس عرفان محروم شد و به عنوان یک امر اجنبی با این مسأله برخورد می‌کردند و آن طوری که معروف است و مشهور هست بسیاری از اعظام برای رفتن منزل مرحوم قاضی رضوان الله علیه در شب، عبا به سر می‌کشیدند، می‌بینید کار به کجا باید بکشد که رفتن منزل مرحوم قاضی جرم محسوب می‌شد. عبا به سر می‌کشیدند، این طرف را نگاه می‌کردند، آن طرف را نگاه می‌کردند که کسی آنها را نبیند. همان طوری که بعضی

از چیزها را ما الآن می بینیم؛ به این نحو. حالا مرحوم قاضی کی بود؟ از نظر علمی کم بود؟ از نظر اخلاقی کم بود؟ آیا چیزی شما از مرحوم قاضی دیدید؟ مسأله‌ای مشاهده کردید؟ چه بوده؟ کفر گفته؟ ولایت ائمه را انکار کرده؟ مردم را به بی دینی سوق داده؟ چکار کرده؟ این آقای قاضی چه کار کرده، گناهِش چه بود؟ گناه علامه طباطبایی چه بود؟ بعد ایشان می فرمودند: در زمان مرحوم قاضی، مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی، مرحوم آشیخ محمد حسین اصفهانی کمپانی رضوان الله علیه که بسیار مرد بزرگی بود و از اعظم اصولیین و فقهای ما و شعرای ما و ادبای ما و فلاسفه ما بود و از زهد ایشان و تقوای ایشان حکایت‌های مُحیرالعقولی تعریف می کنند. مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی با مرحوم آشیخ محمد رضا مظفر و مرحوم آشیخ محمد جواد بلاغی، این سه تا می آیند می روند به منزل مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی. آسید ابوالحسن اصفهانی در آن موقع مرجع بود و مخالف با فلسفه و عرفان. می روند در منزل ایشان. آن خادم خبر می دهد به مرحوم آسید ابوالحسن که این سه تا از آقایان آمدند. ایشان می آیند، وقتی وارد می شوند، می نشینند، خب معلوم است دیگر، سه نفر و همه در یک مسلک، یکی آشیخ محمد حسین کمپانی یکی هم آشیخ محمد جواد بلاغی صاحب تفسیر مهم و فلسفه داروین و یکی هم آشیخ محمد رضا مظفر، اینها همه از افراد مشخص و مبرز و صاحب علم و حکمت نجف، مشخص بود که مسأله در این زمینه‌ها باید مطرح باشد. مرحوم آسید ابوالحسن می گوید: آقایان! فرمایشی دارند؟ آقا شیخ محمد رضا مظفر ایشان رو می کند به آسید ابوالحسن اصفهانی، یک مقدماتی را از تبدل مسائل فرهنگی در دنیا و هجوم عقائد الحادی و بی دینی به ممالک اسلامی و خلأ و ضعفی که دستگاه روحانیت در مقابله با این تهاجم دارد مطالبی بیان می کند. بعد ایشان می فرمایند: ما الآن لازم می دانیم به لزوم شرعی و به وجوب شرعی که مجالس تدریس فلسفه و عرفان در میان طلب نجف باز بشود و ما متعهد می شویم که طلب را مسلح کنیم به سلاح منطق و به سلاح مقابله با آنها. همان کاری که خدا رحمت کند مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله علیه ایشان در قم این کار را کردند. با تمام حرفها و با تمام کارشکنیها مرحوم علامه رضوان الله علیه، واقعاً ایشان حق بزرگی بر عالم اسلام دارد و آمد این کار را انجام داد و بحمد الله فعلاً حوزه علمیه قم از این نعمت برخوردار است؛ نعمت تدریس فلسفه و تفسیر و عرفان و مسلح شدن طلب و علماء و روحانین به سلاح منطق در برابر افکار مُنحط و افکار بی دینی و لاابالی گری و امثال ذلک. وقتی که کلام آشیخ محمد رضا مظفر تمام شد؛ خب ببینید! این جا چطور باید موضع گرفت اینجا چه نحوه باید برخورد کرد. بالأخره این یک مسأله‌ای است. اگر نسبت به این مسأله جای حرف است باید پاسخ داد. آقایان مدعی هستند که الآن هجوم افکار بی دینی است، الآن افکار ماتریالیستی آمده و بر ممالک اسلامی هجوم آورده و ما نمی توانیم در قبال اینها به جز با روایات طهارات و نجاسات که به جنگ اینها نمی شود رفت، با روایات غسل و وضو و حج که نمی شود به جنگ این عقاید رفت و عقیده می آید نه ظاهر، ریشه را برمی دارد؛ دیگر نه دیری می ماند و

نه دیاری، نه خانه‌ای می ماند و نه صاحبخانه‌ای. مسأله باید جواب داده بشود. آخر با داد و بشااعه و تکفیر و اینها که مطلب حل نمی شود. التفات می کنید؟ آن وقت جواب آقای آسید ابوالحسن را ببینید؛ آقای آسید ابوالحسن اصفهانی در قبال این منطق محکم و قوی منطقی که ببینید، خودتان ببینید، ما نمی گوئیم، بروید کتابهایی که دارد می آید ببینید دیگر در قبال این، ایشان می گویند: من حاکم شرعی را مالک و جوهات می دانم و من نسبت به این جوهاتی که اعطاء می کنم به طلب نجف، خود را مالک می دانم و راضی نیستم یک ریال از این ملک خودم صرف بشود برای تدریس و برای تشکیل مجالس فلسفه و عرفان. این جواب یک مرجع به آشیخ محمدحسین کمپانی است. این است قضیه. این چیزها را ما باید بدانیم، باید بدانیم آقا! شیعه چه نوساناتی داشته و چه فراز و نشیبهایی داشته. مسائل حقّه است. بیان این مطالب برای ادراک صحیح مکتب اهل بیت لازم است. خب آقا! اگر جواب دارید بیاید جواب بدهید؛ بگوید: نه، آقا شما اشتباه می کنید لازم نیست، یا بگذارید بیاید، این افکار بیاید، خود امام زمان جلوی اینها را می گیرد، بگذارید بیاید و اگر امام زمان جلوی اینها را شنیدم که گفتند اگر امام زمان جلو می گیرد، در حوزه نجف را هم ببندید، امام زمان جلوی همه را می گیرد، چرا فقه و اصول را درس می دهید؟ اگر قرار است امام زمان متکفل باشد؟ بقیه را هم به او بسپارید نه یک مقداریش را. پس کو مکتب امام صادق که می فرمود: باید به جنگ با مخالفین بروید و هشام بن حکم را در کنار خودش می گذاشت چون با مخالفین با منطق قوی و برهان برخورد می کرد، کجا رفت؟ مکتب امام کاظم کجا رفت؟ مکتب امیرالمؤمنین کجا رفت؟ (وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ)<sup>۱</sup> کجا رفت؟ (فَبَشِّرْ عِبَادِ\* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ)<sup>۲</sup> کجا رفت؟ این آیات قرآن چه شد؟ اینها همه ناشی از درک ناصحیح مسأله است و یک شیعه باید خود را با واقعیت تطبیق بدهد. قول حافظ، می فرمایند که:

من آنچه شرط بلاغ است با تو بگفتم \*\*\* خواه پند گیر و خواه ملال

واقعیت با اخفاء مخفی نمی شود. واقعیت، واقعیت است، باید مطرح بشود.

انشاءالله امیدواریم که خداوند متعال چشمان ما را بینا و راه ما را مستقیم و سرّ ما را در راستای رضای خود و رضای اولیاء خودش قرار بدهد. در فرج امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، فرج باطنی و فرج ظاهری تعجیل بفرماید. ما را از یاران و متصرین واقعی آن حضرت و ذابین از او قرار دهد. در دنیا از زیارت اهل بیت و در آخرت از شفاعتشان ما را محروم نفرماید.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

<sup>۱</sup> سوره النحل (۱۶)، قسمتی از آیه ۱۲۵

<sup>۲</sup> سوره الزمر (۳۹)، ذیل آیه ۱۷ و صدر آیه ۱۸